

دخترهای خانه نشین پسرهای خیابانی

مژگان کلهر

گم شده

نویسنده: سپیده خلیلی

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

بها: ۳۸۰ تومان



نویسنده خلاق، با پرداختی نو به موضوعات کلیشه‌ای و تکراری چون عشق، مهربانی، نیکی به پدر و مادر، راستگویی و غیره می‌پردازد. موضوعاتی که بارها و بارها در موردشان حرف زده‌اند و آنچه در بیان دوباره‌شان مهم است، نوع نگاه نویسنده، نوع پرداخت موضوع و چگونگی طرح آن است. اگر به موضوعاتی تا این حد کلیشه‌ای، با پرداختی معمولی بپردازیم، خلاقیتی به خرج نداده‌ایم. اگر بخواهیم دیدگاه‌های آدم بزرگ‌ها را در مورد اخلاقیات، به خورد بچه‌ها بدهیم، کار خاصی انجام نداده‌ایم. اگر حرف تازه‌ای نداریم و همان حرف‌های همیشگی و تکراری را به گوش‌شان بخوانیم، لذتی از هم صحبتی با ما نخواهند برد. اگر داستان‌هایمان پر از حس‌های رقیق شده باشد، هم حس‌های هیچ نوجوانی را بر نمی‌انگیزد و مجموعه داستان «گم‌شده» چنین کتابی است.

داستان اول:

مریم دفترچه‌ای را در مدرسه پیدا می‌کند که متعلق به معلم کلاس خودش است. معلم در مورد تک تک بچه‌ها در دفترش یادداشت‌هایی برداشته، اما در مورد دختری به نام مریم، مفصل‌تر و جزئی‌تر همه چیز را نوشته است. مریم با خواندن یادداشت‌ها می‌فهمد که معلم دربارهٔ مریم دیگری حرف می‌زند؛ مریمی که شاگرد خوبی است، اما یک دفعه تنبل می‌شود و معلم در پی این مشکل، به خانه‌اش می‌رود و می‌فهمد که مادر مریم مریض

از همان ابتدا که مریم به نام خودش در دفترچه می‌رسد، خواننده می‌فهمد که این مریم با مریم راوی فرق دارد. با وجود این، به نظر می‌رسد که با تمام تیزهوشی‌اش، خود را به نفهمیدن می‌زند و این فرق را خیلی دیر می‌فهمد و داستان کش پیدا می‌کند. و بعد، معلم به سبب غیبت یکی از دانش‌آموزانش، راه می‌افتد و خانه‌اش را پیدا می‌کند و احوالش را می‌پرسد. این روزها کمتر معلمی پیدا می‌شود که به سبب غیبت دانش‌آموزی راه بیفتد و خانه‌اش را پیدا کند. ساختار و منطق داستانی، این سؤال را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند که چرا معلم فقط در مورد مریم با تمام جزئیات یادداشت برداشته است؟ در این حد که حتی می‌نویسد در اتاق آن‌ها چند تا کمد و لوازم دیگر گذاشته‌اند: [روی دیوار چند قاب گلدوزی شده و یک قاب عکس خانوادگی به چشم می‌خورد. گوشه اتاق یک کمد چوبی بود. کنار کمد چادر شب قشنگی روی رختخواب‌ها کشیده شده بود. رو به روی من، میز کوچکی بود که روی آن تلویزیون



کوچکی گذاشته بودند و روی تلویزیون پارچه‌ای گلدوزی شده کشیده شده بود! صفحه ۲۷] معلم چه‌گونه با چنین دقتی در مورد مریم یادداشت برمی‌دارد؟ برای چه؟ چند ساعت هم چنان آن‌جا می‌نشیند و به مریم نگاه می‌کند: [نان‌ها را تکه کرد و در سفره گذاشت. داروی مادرش را داد. مانند معلم کوچکی به برادرش دیکته گفت و از او درس پرسید. در این میان، از من هم پذیرایی کرد. ما با هم شوخی کردیم و خندیدیم! صفحه ۲۸] دانش‌آموز کلاس پنجم، چه‌گونه می‌تواند یک‌دفعه تا این حد با معلمش احساس راحتی کند؟ باید اتفاقی داستانی چنین حسی را پدید آورده باشد که در داستان جایش خالی است. در پایان داستان نیز تغییر رفتار مریم راوی را می‌بینیم که یک دفعه بعد از خواندن یادداشت‌ها، با برادر و مادرش مهربان می‌شود: [وقت بیدار شدن علی بود. آهسته بالای سرش رفتم و گفتم: «علی! علی جان، بیدار شو!» چشم‌هایش را باز کرد. با تعجب نگاه کرد و ماتش برد. صفحه ۳۱]



و روز بعد پاکت و تکالیف را برایش ببرند؟ به نظر می‌رسد که حضور نویسنده در داستان آشکار و بهانه‌ها و پنهان کاری‌هایش رو و سطحی است. چرا خواهر رضا تا در را باز می‌کند، این پسرهای ناشناس را به خانه راه می‌دهد؟؟ [دختر بچه‌ای در را باز کرد. ما را توی خانه برد و اتاقی را نشان‌مان داد. همین که وارد اتاق شدیم، چشم‌های‌مان به پای‌های برهنه و لاغر رضا افتاد. صفحه ۴۷] و بعد فاجعه‌رمانتی‌سوزم اتفاق می‌افتد: [امید با تعجب پرسید: «مگر تو شعر هم می‌گویی؟»

آره، گاهی وقت‌ها آن‌ها را به آقا می‌دهم تا بخواند و نظرش را بگوید. به رضا گفتم: «پس می‌خواهی شاعر بشوی؟» چشم‌های رضا برق زیرکانه‌ای زد و جواب داد: «نه، می‌خواهم قهرمان دوی استقامت بشوم.» از این حرف او همه با هم خندیدیم. صفحه ۵۱] آیا روابط پسرهای نوجوان تا این حد رمانتیک است؟ آیا نوجوان‌ها تا این حد ساده و بدون پیچیدگی‌اند؟



نتیجه‌گیری داستان را هم خود راوی انجام می‌دهد: [شاید به این فکر می‌کرد که چرا امروز مثل هر روز با لگد بیدارش نکرده‌ام. صفحه ۳۱] و بعد داستان تمام می‌شود؛ بدون این‌که مریم در مورد بقیه‌اسامی هم چیزی بفهمد یا حتی کنجکاوی خاصی به دیگران نشان بدهد. آیا کنجکاوی مریم با تمام شدن دفتر، تمام می‌شود؟

داستان دوم:

امید و رضا در یک کلاس درس می‌خوانند. رضا یک پایش کمی لنگ است. در زنگ ورزش بچه‌ها می‌خواهند فوتبال بازی کنند. در یارکشی کسی رضا را انتخاب نمی‌کند. او می‌خواهد بازی کند و بعد چند تا گل هم می‌زند. در این میان، معلم هر روز پاکتی پر از کاغذ به رضا می‌دهد. امید می‌خواهد تلافی کند. از رضا می‌خواهند که به محله آن‌ها برود و فوتبال بازی کند. رضا می‌رود و موقع بازی، امید لگدی به پای او می‌زند و می‌فهمد که یک پایش آهنی است! مسخره‌اش می‌کنند. رضا زمین می‌خورد و پایش زخمی می‌شود و به زحمت به خانه برمی‌گردد. روز بعد، معلم نشانی رضا را می‌پرسد. می‌خواهد بچه‌ها پاکتی را به دست رضا برسانند. بچه‌ها می‌روند تا پاکت را به او بدهند که می‌فهمند پایش در بازی زخمی شده و آن پاکت هم شعرهای رضاست که معلم اصلاح‌شان کرده است...

باز هم یک معلم مهربان دیگر: [آقا لبخندی زد و همان پاکت مرموز را نشان داد و گفت: «من باید این پاکت و تکالیف رضا را به دستش برسانم. اگر خانه‌اش سر راه شماست، تو برایش ببر و اگر نیست، نشانی‌اش را بده تا خودم ببرم. صفحه ۴۶] محتوی پاکت چقدر مهم است؟ آیا تاریخ مصرف دارد؟ آیا معلم نمی‌تواند تا فردا صبر کند؟ رضا هر روز یک پاکت شعر می‌نویسد؟ چرا روز بازی، او را تا در خانه تعقیب می‌کنند؟ تا خانه‌اش را یاد بگیرند

داستان سوم:

باز هم ماجرای نوجوانی را روایت می‌کند که در خانه فوتبال بازی می‌کند. توپ به قاب عکسی که مادر خیلی به آن علاقه دارد، می‌خورد و می‌شکند. مادر ناراحت می‌شود. امیر نامه‌ای برای مادرش می‌نویسد و عذرخواهی می‌کند. مادر هم نامه‌ای برای امیر می‌نویسد و او را نصیحت می‌کند...

در این داستان، شروع ماجرا ربطی به پایان آن ندارد. شروع داستان در مدرسه اتفاق می‌افتد و این که اگر قانون نبود، چه می‌شد. چهار صفحه به همین ترتیب ادامه می‌یابد و بعد در خانه، ماجرای شکستن قاب عکس اتفاق می‌افتد و بقیه ماجرا، چرا مادر نامه پسرش را تا شب نمی‌بیند؟ برای ایجاد تعلیق؟ برای ایجاد جاذبه داستانی؟ چنین جاذبه‌هایی با استفاده از بهانه‌هایی پیش پا افتاده، بسیار ساختگی و مصنوعی است که در داستان اول نیز اتفاق می‌افتد. تا مریم می‌آید دفترچه را

بخواند، یا مادر سر می‌رسد یا برادر یا دختر صاحب‌خانه و یا موقع ناهار و شام است؛ شاید با کمی دقت در شخصیت‌پردازی، خواننده تا حدودی باور می‌کرد که چنین عکس‌العمل‌هایی از شخصیت‌های داستان سر بزنند. اما داستان‌ها طرح‌هایی بسیار کلیشه‌ای دارند و وقتی با چنین نگاه ساده انگارانه‌ای، نوجوانان و دنیای‌شان را توصیف کنیم، بی‌جهت نیست اگر چاپ کتاب‌های ترجمه، گوی سبقت را از کتاب‌های تألیف بریاید. اگر دخترها در داستان‌های مان فقط به درد سفره انداختن و ظرف جمع کردن بخورند و پسرها فقط عاشق فوتبال باشند و آخر معرفت و مرام، حرف تازه‌ای نروده‌ایم. فقط به جای شخصیت‌پردازی، تیپ ساخته‌ایم؛ تیپ دخترهای خانه‌نشین و پسرهای خیابانی، تیپ‌هایی معمولی... و مجموعه داستان «گم‌شده»، چنین کتابی است.